

بررسی کیفیت حل و فصل دعاوی کیفری در شورای حل اختلاف

(تاریخ دریافت ۱۳۹۸/۱۰/۱۵، تاریخ تصویب ۱۳۹۹/۰۲/۱۲)

مهدیه میر حسینیان^۱

کارشناس حقوق و کارآموز وکالت

نادر مصطفایی

کارشناس ارشد حقوق خصوصی، مدرس دانشگاه آزاد خوی، مشاور حقوقی کمیته امداد امام خمینی

چکیده

افزایش روزافزون پرونده‌ها و دعاوی در مراجع قضایی و مراجعه گسترده اشخاص به دادگاهها، پیش از آن که نشانه کارنامه نظام قضایی و دادرسی باشد، گواه روشنی بر این مدعاست که امروزه بیشتر مردم ساده‌ترین و بهترین راه حل اختلاف خود با یکدیگر را طرح دعوی و شکایت در واحدهای قضایی و استفاده از قوه قهریه حکومت برای رسیدن به خواسته‌هایشان می‌دانند. شوراهاى حل اختلاف که به موجب ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه شکل گرفت، یکی از راه‌های سبک کردن بار محاکم قضایی به حساب می‌آید. شوراهاى حل اختلاف به منظور ایجاد تسهیلات لازم در عرصه خدمات‌رسانی و کاهش حجم پرونده‌های قضایی و تسریع در پاسخگویی به دعاوی مطروحه، مورد تصویب قانونگذار قرار گرفته است. در مقاله حاضر، تلاش شده تا فارغ از هر پیش‌داوری، تحقیقی شایسته با لحاظ ظرفیت‌های کاری تقدیم شود و به بررسی کیفیت دعاوی کیفری در شورای حل اختلاف بپردازد.

واژگان کلیدی: دعوی، شورا، داوری، عدالت، صلاحیت، کیفر

^۱ نویسنده مسئول



مقدمه

تاریخ بشر سرشار از دل‌نگرانی‌های قابل‌درکی است که در قبال تخطی و تجاوز علیه مقدسات، آداب و رسوم، عرف و هنجارهای جامعه ابراز شده است. مدارک تاریخ نشان می‌دهد جامعه انسانی از نخستین ادوار زندگی جمعی با پدیده مجرمانه درگیر بوده است. آثار و کتبه‌های به‌جای مانده از پیشینیان، بیانگر قوانین و مقررات متعددی است که متضمن تأکید بر حفظ عرف و ارزش‌های حاکم بر جامعه و نیز عکس‌العمل‌های پیش‌بینی شده بزهکاران است. در جوامع بدوی معیار تمیز رفتار مجرمانه از اعمال مجاز، عرف جاری حاکم بر گروه‌ها و قبایل بود که بتدریج این ضوابط به صورت قاعده و مقررات دینی در آمد. این مقررات و نیز بسیاری از عادات و رسوم اجتماعی که متأثر از سابقه‌های دینی رواج داشت، تحت نفوذ قدرتهای سیاسی و اجتماعی در خصوص معینی شکل قانونی به خود گرفت. مدارک و اسناد مذهبی و غیر مذهبی بسیاری که از گذشته به دست آمده، به روشنی دلالت بر احساس ضرورت قانونمندی و تثبیت قواعد مورد پذیرش جوامع گذشته دارد. این ملاحظات، بویژه به دنبال توسعه جامعه و پیچیدگی‌های خاص آن موجب گردید. اصولاً با تشکیل هر جامعه‌ای روابطی میان افراد جامعه ایجاد می‌شود که ناشی از نیازهای طبیعی و احتیاجات اجتماعی در کنار هم زیستن و باهم زیستن است. این روابط را داده‌های مختلف اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و مذهبی تشکیل می‌دهند و موجب آن می‌گردند تا افراد جامعه در این استقرار و شکل‌گیری به ناچار به نظمی از سویی طبیعی و از سوی دیگر قراردادی که از سنت‌ها، آداب و رسوم، ملیت و مذهب ریشه می‌گیرد، روی آورند. برای در کنار هم زیستن و با هم زیستن چاره‌ای جز تبعیت از این نظم نیست؛ هر چند گاه با خلق و خوی برخی هماهنگ نباشد و یا حتی موجب آزار دیگری و نگرانی فردی یا گروهی گردد. انطباق رفتار افراد جامعه با مقررات و قوانینی که ایجادکننده این نظم هستند، شرایط متعارف و اگر بتوان گفت طبیعی جامعه را می‌سازد. از این رو اشکالی از نظر تداوم آن ایجاد نمی‌کند؛ اما ممکن است اعمالی از سوی افرادی انجام شود که این نظم بیشتر قراردادی را دستخوش التهاب کند؛ چیزی که



جامعه غالباً، مگر در شرایط استثنایی و به دلیل فوق العاده، آن را نمی پذیرد. در این صورت جامعه نسبت به این اعمال واکنش نشان می دهد که این عکس العمل ممکن است خفیف باشد یا شدید. در صورت نخست بیشتر برخوردهای اخلاقی با این اعمال مورد توجه قرار می گیرد که اثر آن نیز در این حد متوقف می گردد. در راستای اجرای ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۷ فروردین ۱۳۷۹، به منظور کاهش مراجعات مردمی به محاکم قضایی و در راستای توسعه مشارکت های مردمی در رفع اختلافات محلی و حل و فصل اموری که ماهیت قضایی ندارد و یا از پیچیدگی کمتری برخوردار است، به شوراهای حل اختلاف واگذار شده است. پیش از تأسیس این شوراهای آمار مراجعات مردمی به محاکم قضایی بسیار بالا بود. به گونه ای که حجم زیاد پرونده ها، کمبود کادر قضایی و مسائل موجود در خصوص اطاله دادرسی و... وضعیت رسیدگی را با روندی کند مواجه ساخته بود که اغلب نیز موجب نارضایتی مراجعان، صرف وقت، انرژی و هزینه های قابل توجهی بود.

بخش اول: کلیات و مفاهیم

بند اول: بررسی صلاحیت

«صلاحیت» در لغت از ریشه‌ی «صلح» و حاصل مصدر لازم است و به معنای «شایستگی»، «درخوری»، «سزاواری» و «اهلیت» آمده است. این واژه را اغلب به تشدید یا تلفظ می کنند که خطاست.^۱ «صلاحیت» اصطلاحی است که در رشته‌ها و شاخه‌های گوناگون علم حقوق کاربرد داشته و به فراخور هر یک از این رشته‌ها و شاخه‌ها، تعریفی نیز از آن به عمل آمده است؛ چنان که صلاحیت در حقوق ثبت، به مناسبت به کار بردن ایت اصطلاح برای مأموران رسمی در ماده‌ی ۱۲۸۷ قانون مدنی^۲، «اختیار قانونی یک مأمور رسمی برای انجام پاره‌ای از

^۱ دهخدا، علی اکبر، ۱۳۲۵، لغت‌نامه، جلد سی و یکم، تهران، انتشارات مجلس، چاپ اول، ص ۲۸۴.

^۲ این ماده مقرر می‌دارد: «اسنادی که در اداره‌ی ثبت اسناد و املاک و یا دفاتر املاک و یا دفاتر اسناد رسمی یا در نزد سایر مأموران رسمی در حدود صلاحیت آنها و برطبق مقررات قانونی تنظیم شده باشند رسمی است.»



امور» دانسته شده است.^۱ و در حقوق اداری، «صلاحیت مجموع اختیاراتی است که به موجب قانون برای انجام اعمال معین، به مأمور دولت داده شده است.»^۲ در مقام ارائه‌ی تعریفی عام برای «صلاحیت» در علم حقوق، گفته شده است: «صلاحیت اختیار و استحقاق اقدام در امری که قانون معین کرده است برای مأمور قضایی (قضات) یا اداری (در مورد محاکم اداری) یا وابستگان به دولت مانند دفاتر اسناد رسمی و ازدواج و طلاق.»^۳ بنابراین، می‌توان گفت «صلاحیت» در اصطلاح حقوقی، به طور کلی بر «توانایی و شایستگی شخص در پرداختن به امری مشخص» اطلاق نمی‌شود که این مفهوم از صلاحیت با اصطلاح‌هایی چون «اهلیت»، «حق» و «اختیار» داشتن، قرابت معنایی دارد.^۴

بند دوم: دادگاه

«دادگاه» واژه‌ای است پر کاربرد که با بررسی موارد کاربرد آن دانسته می‌شود در دو معنای اعم و اخص به کار می‌رود. باید تعریف آن را در هر یک از این دو معنا بیان کنیم، سپس آن را از اصطلاح‌های مشابه متمایز نماییم.

الف: تعریف دادگاه به معنای اعم: «دادگاه» اسمی است مرکب که در لغت به معنای «محکمه»، «دارالعدل»، «جای انصاف»، «آنجا که به داد مظلومان رسند» و «آنجا که حق از باطل

۱. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۷۲، ترمینولوژی حقوق، چاپ ششم، تهران: کتابخانه‌ی گنج دانش، ص ۴۰۷.

۲. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر، ۱۳۸۱، حقوق اداری، چاپ هشتم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ص ۴۰۸.

۳. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۸۸، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد سوم، چاپ چهارم، تهران: کتابخانه‌ی گنج دانش، ص ۲۳۵۵.

۴. انصاری، مسعود، طاهری، محمدعلی، ۱۳۸۴، دانشنامه حقوق خصوصی، جلد دوم، چاپ نخست، تهران: انتشارات مخراب فکر، ص ۱۳۲۱.



تمیز دهند و مظلوم از ظلم بیرون آرند»، آمده است.^۱ از واژه‌های مترادف دیگر که در گذشته رایج بوده است، می‌توان به واژه‌ی «دارالقضا» اشاره کرد.^۲ واژه‌ی «دادگاه»، به رغم کاربرد فراوان آن در قوانین و مقررات کشور، هیچ‌گاه تعریف رسمی از آن به عمل نیامده است. در تألیفات حقوقی نیز تعریفی جامع و دقیق به چشم نمی‌خورد. شاید اعتقاد به بداهت مفهوم آن باعث این کم‌توجهی شده است؛ به گونه‌ای که معمولاً به بیان عباراتی کلی، بسنده شده است؛ چون «دادگاه به محلی گفته می‌شود که اشخاص می‌توانند برای احقاق حق خویش که احیاناً مورد تعرض و تعدی قرار گرفته شده باشد، در آنجا طرح دعوا کنند»^۳ و یا «دادگاه‌ها مراجعی هستند که به دعاوی مردم رسیدگی می‌کنند».^۴ با جست‌وجو در متون حقوقی ایران دانسته می‌شود که دادگاه‌ها دو معنای اعم و اخص به کار رفته است. دادگاه در معنای اعم، بر هر مرجع رسیدگی‌کننده اعم از مراجع قضایی، اداری و شبه قضایی اطلاق می‌شود؛ چنان‌که گفته شده است: «دادگاه اداری دادگاهی است که به تخلفات اداری مأموران دولت و وابستگان به دولت (مانند سردفتران و دفتریاران) رسیدگی می‌کند».^۵ و نیز «دادگاه انتظامی، هیأت‌گزیده به توسط اعضای یک جمعیت به منظور رسیدگی به نظم داخلی آن گروه مانند دادگاه انتظامی وکلا، نیز دادگاه‌های اداری خاص را گفته‌اند مانند دادگاه انتظامی قضات و دادگاه انتظامی سردفتران».^۶

۱. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۴۰، لغت‌نامه، زیر نظر دکتر معین، جلد بیست و دوم، چاپ نخست، تهران: دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران، ص ۳۰.

۲. چنان‌که گفته شده است: «دارالقضا یعنی دادگاه، محکمه. مکانی که اختصاص به رسیدگی به دعاوی و امور حسبی دارد»؛ دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد سوم، پیشین، ص ۱۸۶۸.

۳. مسعود انصاری، دکتر محمدعلی طاهری، پیشین، ص ۹۴۷.

۴. ادریسیان، محمدرضا، ۱۳۸۴، دستور موقت، چاپ سوم، تهران: انتشارات ققنوس، ص ۳۳.

۵. جعفری لنگرودی، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد سوم، پیشین، ص ۱۸۵۵.

۶. همان، ص ۱۸۵۶.



مشابه همین تعابیر و تعاریف را باز هم می‌توان یافت.^۱ ملاحظه می‌شود در این موارد «دادگاه» بر مراجع رسیدگی‌کننده به تخلفات اداری و انتظامی نیز اطلاق شده است. حتی اصطلاح «دادگاه داوری» نیز به کار می‌رود.^۲ بنابراین، می‌توان گفت دادگاه در معنای اعم عبارت است از «هر مرجعی که به طور رسمی وظیفه‌ی رسیدگی به امری و صدور رأی درباره‌ی آن را بر عهده دارد.»

ب: تعریف دادگاه به معنای اخص: دادگاه مرجعی است که به موجب قانون تشکیل می‌شود و برخوردار از قاضی دادگستری و دارای صلاحیت رسیدگی و صدور رأی قاطع دعوا با آیین دادرسی قانونی است.^۳

بند سوم: قضاوت

قضاوت مشتق از قضی و قاضی اسم فاعل آن است. «قضا انجام دادن کار است، چه در گفتار و سخن و چه در رفتار و کنش.»^۴ قاضی کسی است که به شغل قضا و فصل خصومت و ترافع اشتغال دارد.^۵ یا «کسی که میان مردم حکومت کند و در مورد اختلاف و نزاع فصل خصومت نماید.»^۶ «تحکیم در لغت به معنی تعیین حکم، نصب حکم، انتخاب به داوری»^۱

^۱ برای نمونه در لغت‌نامه‌ی دهخدا ذیل واژه‌ی دادگاه آمده است: دادگاه اداری «یعنی محکمه‌ای که به تخلفات مأموران اداری هر وزارتخانه رسیدگی کند» و نیز «دادگاه عالی انتظامی قضاات محکمه‌ای که به تخلفات قاضی و ارتقای مقام او رسیدگی کند»؛ علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه، جلد بیست و دوم، پیشین، ص ۳۰.

^۲ اعتمادی، فرهاد، ۱۳۸۴، دادگاه داوری دعاوی ایران و آمریکا، چاپ نخست، تهران: کتابخانه‌ی گنج دانش، ص ۱۱۸ و بعد.

^۳ شاه حیدری پور، ۱۳۹۱، آیین دادرسی مدنی «صلاحیت دادگاه»، تهران، انتشارات آداک، ص ۴۳.

^۴ - راغب اصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد، بی تا، المفردات فی القرآن، انتشارات مکتب المرتضویه، تهران، ص ۴۰۶.

^۵ - جعفری لنگرودی، منبع پیشین، ص ۵۱۱.

^۶ - معین، محمد، فرهنگ فارسی، ۱۳۶۳، انتشارات امیرکبیر، جلد ۲، چ ششم، تهران، ص ۲۶۱۴.



«استوار کردن و محکم کردن آمده است و قاضی تحکیمی فردی از افراد مردم است که به تراضی طرفین دعوی بدون اذن امام (ع) رسیدگی به مرافعه می‌کند.»^۲ به عبارت دیگر قاضی تحکیم عبارت است از فردی که با وجود قاضی منصوب، طرفین بر حکمیت او رضایت می‌دهند. قاضی تحکیم در فقه به معنای داور آمده است و داور در لغت اسم خداست و نیز به معنی «رسیدگی» است. واژه قضاوت و داوری در معنای اصطلاحی نیز از معنای لغوی دور نیفتاده است و چنانکه خواهیم دید با همین مفاهیم مورد استفاده قرار گرفته است. قضاوت در اصطلاح فقهای امامیه عبارت است از: «ولایت بر حکم برای کسی که دارای اهلیت و شایستگی فتوی پیرامون جزئیات قوانین شرعی است، درباره اشخاص معینی از مردم در زمینه اثبات و استیفاء حقوق برای آنها که مستحق و سزاوار آند ...»^۳

بند چهارم: داوری

در حقوق اسلامی مهمترین دلیل نفوذ و جواز داوری آیه ۲۵ سوره مبارکه نساء است که ترجمه آن چنین است: «چنانچه بیم آن دارید که نزاع و خلاف سخت بین آنها (زن و شوهر) پدید آید از طرف کسان زن و کسان مرد داوری برگزینند که اگر مقصود اصلاح داشته باشند خدا ایشان را بر آن موفقیت بخشد که خدا به همه چیز دانا و از همه سرائر خلق آگاه است.»^۴ هر چند مفاد آیه شریفه در خصوص اختلافات خانوادگی است، اما چون ویژگی خاصی که موجب اختصاص حکم به این اختلافات گردد وجود ندارد، لذا با الغاء خصوصیت می‌توان آن را به سایر اختلافات مشابه نیز تسری داده و برای جواز تحکیم و داوری به آیه مزبور استناد

^۱ - جعفری لنگرودی، محمدجعفر، همان مأخذ، ص ۱۴۱، شماره ۱۱۵۱.

^۲ - همان منبع، ص ۵۱۱، شماره ۴۰۵۵.

^۳ - شهید ثانی، مسالک الافهام، انتشارات مکتبه الاسلامیه، تهران، ۱۳۰۹ هـ.ش، جلد ۲، اول کتاب القضاء، ص ۳۵۱.

^۴ - قرآن مجید، ترجمه الهی قمشاهی، مهدی «و ان خفتم شقاق بینها فابعثوا حکماً من اهلها و حکماً من اهلها ان یرید اصلاحاً یوفق الله بینهما ان الله کان علیماً خبیراً».



جست. علاوه بر آیه فوق، آیات فراوان دیگری نیز در قرآن وجود دارد که می‌توان از آن به عنوان دلیل جواز داوری از منظر این کتاب آسمانی استفاده کرد.

بند پنجم: دعوی

الف: دعوی در لغت: دعوی در لغت به معنای خواستن، خواندن کسی و ادعا کردن آمده و جمع آن دعاوی می‌باشد.^۱ برخی نیز آنرا به شکایت و دادخواست معنی کرده‌اند^۲ گفته شده که در زبان فارسی در ادعاهای علمی یا هنری دعوی و در نزاع و جنگ و ستیز و دادخواهی دعوا می‌گویند.^۳ ولی این موضوع قطعی نیست و بیشتر این دو مورد به صورت مترادف به کار می‌روند.

ب: دعوی در اصطلاح حقوقی: در لسان حقوقی دعوی عبارت است از خواستن چیزی به زیان دیگری به رسم منازعه^۴ در جای دیگر دعوی به سه معنی آورده شده است:

الف- منازعه در حق معین

ب- ادعای مدعی که دعوی به معنی اخص نامیده می‌شود.

ج- مجموع ادعای مدعی و دفاع مدعی علیه که دعوی به معنی اعم نامیده شده است.^۵

برخی نیز دعوی را در مفاهیم مختلف به کار برده‌اند.^۶ اما باید توجه داشت که تمامی این تعاریف در حقیقت بازگشت به این تعریف می‌کند یعنی اینکه «دعوا عبارت است از عملی که برای تثبیت حقی صورت می‌گیرد یعنی حقی که مورد انکار یا تجاوز واقع شده باشد».^۷ البته

۱. قریب، محمد، ۱۳۶۷، واژه‌نامه نوین، انتشارات بنیاد، تهران، چاپ چهارم، ص ۴۶۱.

۲. حکمت، ناصر، ۱۳۸۰، المعجم البسیط، انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، چاپ دوم، ص ۱۴۸.

۳. عمید، حسن، ۱۳۷۴، فرهنگ فارسی عمید، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ ششم، ص ۶۰۱.

۴. کریمی، حسین، ۱۳۷۸، فرهنگ دادرسی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، قم، چاپ اول، ص ۱۵۸.

۵. جعفری لنگرودی، منبع پیشین، ص ۲۹۰.

۶. شمس، عبدالله، آئین دادرسی مدنی، همان، جلد اول، ص ۳۱۰.

۷. متین دفتری، احمد، ۱۳۷۸، آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، انتشارات مجد، تهران، چاپ اول، جلد اول، ص ۲۰۹.



باید توجه داشت که آن عملی که برای تثبیت حق صورت می‌گیرد، منصرف از اعمال غیرقانونی در جهت تثبیت حق می‌باشد. بنابراین هنگامی که حقی در مورد تضييع، تجاوز یا انکار قرار می‌گیرد صاحب آن حق می‌تواند برای تثبیت و احیاء آن حق، اقدام نماید به این عمل که مورد تأیید قانون‌گذار نیز می‌باشد، دعوا گفته شود. به عنوان مثال در قسمت اخیر ماده ۱۱۶۳ قانون مدنی مذکور داشته: «مدت مرور زمان دعوا نفی ولد دو ماه از تاریخ کشف خدعه خواهد بود». در ماده ۱۸ همان قانون نیز دعاوی راجع به اموال غیرمنقوله آورده شده که بر طبق آن شخص صاحب حق می‌تواند به عنوان مثال راجع به اموال غیرمنقول تقاضای خلع ید نماید که این اقامه دعوی تابع مال غیرمنقول می‌باشد. ماده ۲ ق.آ.د.م جدید نیز مذکور داشته که شخص یا اشخاص ذی‌نفع یا وکیل، قائم‌مقام یا نماینده قانون آنها باید رسیدگی به دعوی رامطابق قانون درخواست نموده باشند. به کار رفتن عباراتی مانند اصحاب دعوا در برخی مواد ق.آ.د.م جدید مانند ماده ۵۷ و ۵۲ و ۴۴ و همچنین موردی مانند بند ب ماده ۱۰۷ همان قانون که قرار رد دعوا را ذکر کرده است موجب نمی‌شود که از تعریف اصلی عدول نماییم. همچنین توجه به ماده ۱۴۲ ق.آ.د.م جدید که مذکور داشته «دعای تهاوتر، صلح، فسخ، رد خواسته و امثال آن که برای دفاع از دعای اصلی اظهار می‌شود، دعوی متقابل محسوب نمی‌شود»، ضروری است. در حقیقت در تمامی این مواد دعوی به معنای عملی است قانون که برای تثبیت حقی صورت می‌گیرد حال مسلم است که این دعوا طرفین و اصحابی دارد، ممکن است رد شود یا مسترد گردد و یا در مقابل دعوی اصلی، اقامه گردد. در هر حال ریشه این اقامه و انجام عمل همان حقی است که مورد انکار یا تضييع قرار گرفته است.

بخش دوم: مبانی شورای حل اختلاف

بند اول: ماهیت شورای حل اختلاف

از نظریات اندیشمندان قرون هفدهم تا نوزدهم چنین به دست می‌آید که افراد انسانی، در عین آن که اجتماعی و نیازمند حکومتند، آن چنان ضعیف‌اند که توان مقابله با این قدرت کبریایی را ندارند. با این ترتیب، نباید فرد را در مقابل حکومت تنها گذاشت. بر این اساس



حضور هیأت‌های حامل بین توده‌های بی‌نام شهروندان اجتناب‌ناپذیر خواهد بود تا بدین وسیله زمینه مشارکت گروهی و مؤثر شهروندان در امور اجتماعی و سیاسی فراهم شود. این هیأت‌ها، در عین حال به منزله رابط و وزنه تعادلی هستند که می‌توانند افکار و اندیشه‌های متنوع و مطرح در جامعه را نهادینه سازند و بدین وسیله راه‌گشای گفتگوی مردمی و مسالمت‌آمیز در یک نظام کثرت‌گرا و دموکراتیک باشد، انجمن‌ها، مجامع شغلی و صنفی، احزاب سیاسی و شوراهای محلی، نمونه برجسته این هیأت‌های واسطه به شمار می‌روند که در صورت استقلال می‌توانند سد محکمی در مقابل اقتدار حکومتی باشند.^۱ اعمال عدم تمرکز از طریق شوراهای محلی و مردمی، تعیین‌کننده خواست و اراده مردم و به منزله اعمال و اجرای شیوه خاصی از دموکراسی می‌باشد. بدین معنا که اداره‌شوندگان هر محل، با داشتن توقعات مشترک، برای حل و فصل امور به مشارکت دعوت می‌شوند. این شوراها، که امور اهالی به خود آنان واگذار می‌شود از یک طرف، حد اعلی دموکراسی به شمار می‌روند و مردم را به طور محسوس و ملموس حاکم بر مقررات خویش می‌سازد و از طرف دیگر، نمونه عینی نهادهای مدنی و مردمی است که اهالی بی‌نام و نشان خود جای می‌دهد، تا بدین وسیله به عنوان یک هیأت واسطه، رهگشای گفتگوی مسالمت‌آمیز بین مردم و دولت باشند و در عین حال، سد محکمی را در مقابل اقتدارات حکومتی ایجاد کند.^۲ حکومت جمهوری اسلامی با رأی ملت ایجاد شده است. (اصل یکم قانون اساسی) در این نظام «اداره امور کشور به اتکای آرای عمومی است» اصل ششم. از آن جایی که مردم به طور مستقیم یا غیرمستقیم در اداره امور کشور دخالت و نقش دارند. لذا وقتی مردم حق انتخاب رهبر با همه اهمیت آن را دارند، شاید بتوان گفت به طریق اولی، مردم نیز می‌توانند در تعیین قضات از راه انتخابات ایفای نقش کنند و پس از انتخاب توسط مردم، حکم انتصاب آنها از طریق رهبری صادر شود. (همان‌طور که در

^۱ - هاشمی، سید محمد، ۱۳۷۷، «جامعه مدنی و نظام سیاسی»، مجله تحقیقات حقوقی دانشکده دانشگاه شهید بهشتی تهران، ش. ۲۳-۲۴.

^۲ - هاشمی، سید محمد، همان منبع، ص ۱۳۶



انتخاب رئیس‌جمهور به همین شکل عمل می‌شود). تا بدین طریق علاوه بر دو قوه مقننه و مجریه که اعضای آنها توسط مردم انتخاب می‌شوند، اعضاء و قضات قوه قضائیه، نیز با رأی و انتخاب مردم و از بین واجدین شرایط برگزیده شوند تا از استبداد و خودمحموری اجتناب شود.^۱ در نظام‌های مردم‌سالار، حق تنبیه کردن بی‌تردید، در اختیار دولت است، ولی حکومت حتی‌المقدور در مراحل مختلف فرآیند کیفری از مشارکت جامعه مدنی بهره می‌جوید و مردم را در مراحل مختلف فرآیند کیفری مداخله می‌دهد، تا عدالت کیفری مردمی باشد، همین مردم، پشتیبان دادگستری باشند.^۲ قانون اساسی، بر مردمی بودن شوراها تأکید دارد و اعضای شورا می‌بایست توسط مردم همان محل انتخاب شوند. رأی مردم را به عنوان یک ضابطه و اصل حاکم بر شوراها مورد تأکید قرار داده است و شرایط انتخاب کننده و انتخاب شونده و نحوه‌ی انتخابات را موکول به تصویب قانون نموده است. یعنی همه امور شورا را به مردم ارجاع داده است و مردمی بودن آن را در تمامی ابعادش تضمین نموده است.^۳ در حالی که، به نظر شورای حل اختلاف موضوع ماده ۱۸۹، ماهیتی غیر از ماهیت شوراهای مندرج در قانون اساسی دارد. زیرا اعضای این شورا، به صورت کامل، منتخب مردم نیستند. بلکه مطابق ماده ۴ آیین‌نامه «این شورا دارای سه عضو است، یک نفر به انتخاب قوه قضائیه، به عنوان رئیس شورا و یک نفر معتمد محل توسط هیأتی مرکب از رئیس حوزه قضایی، فرماندار و فرمانده نیروی انتظامی و امام جمعه انتخاب می‌شود.» که نحوه انتخاب این دو عضو نشان‌گر این است که این اعضاء منصوب حکومتند، و تنها منتخب شورای شهر یا بخش یا روستا را می‌توان منتخب غیرمستقیم مردم دانست. ترکیب شورا به نحوی است که این شوراها، معتمدان منصوب حکومت‌اند تا منتخبان مردم. این امر نشانه ضعف این نهاد، به عنوان یک تشکل مدنی است.

^۱ - رهگشا، همان منبع، ص ۸۹

^۲ - نجفی ابرندآبادی، علی حسین، تقریرات درس تاریخ تحولات حقوق کیفری، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال تحصیلی ۷۸-۷۷.

^۳ - عمید زنجانی، عباس‌علی، ۱۳۶۸، فقه سیاسی، انتشارات امیرکبیر، ج اول، ص ۴۷.



سیستم تعیین اعضاء شورا به صورت انتصاب است تا انتخاب، این امر با خصیصه و اصل مردمی بودن شورا و تأکید قانون اساسی مبنی بر انتخاب توسط مردم، منافات دارد و مغایر با فلسفه و اهداف شوراها در قانون اساسی است که اعضای شورا بایست توسط مردم محل (اصل ۱۰۰) انتخاب شوند^۱. به گونه‌ای که می‌توان گفت این شوراها از ماهیت مقرر در قانون اساسی فقط نام شورا را یدک می‌کشند^۲. زیرا منتخب واقعی، مردم هر منطقه یا محل نمی‌باشند. در حقیقت شورایی دولتی است تا شورایی مردمی، این امر علاوه بر این که مخالف روح قانون اساسی است، مغایر ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه نیز می‌باشند. زیرا هدف از وضع و تصویب این ماده مشارکت دادن هر چه بیشتر مردم در حل و فصل دعاوی بوده است. ولی نحوه انتخاب اعضای شورا به ترتیب مندرج در ماده ۴ آیین‌نامه، مغایر با نیت قانونگذار می‌باشد و مردمی بودن آن دچار خدشه می‌شود^۲. شرایط برای انتخاب‌شوندگان و نیز اختیاراتی که برای انتخاب‌کنندگان در نظر گرفته شده، (مواد ۴ و ۵) به مجریان (انتخاب‌کنندگان)، اجازه می‌دهد که عملاً، هر کس را بخواهند انتخاب و هر کس را بخواهند حذف نمایند. سواد کافی و آشنایی نسبی با مقررات فقهی و حقوقی از مواردی است که تفسیر آن خیلی موسع و تشخیص آن به مقام انتخاب‌کننده بر می‌گردد. بدین ترتیب این فرآیند، مانع از برگزیدن نمایندگان واقعی مردم یا «معتمدان محلی مردمی» می‌شود و در عوض «معتمدان دولتی» را بر می‌گزیند. در این که ماهیت تصمیمات اتخاذ شده توسط شورای حل اختلاف، یک تصمیم قضایی محسوب می‌شود شکی نیست، ولی واضعین آیین‌نامه عنوان تصمیم را برای رأی به کار برده‌اند که این سؤال را به ذهن تداعی می‌نماید که تصمیم شورا ماهیت قضایی دارد یا اداری؟ در حالی که می‌دانیم رأی تصمیمی است که مقامات قضایی برای حل و فصل دعوا اتخاذ می‌نمایند ولی، این شوراها را صد در صد نمی‌توان مرجع قضایی به معنای خاص کلمه دانست، بلکه یک مرجع «شبه قضائی» می‌باشند.

^۱ اصل ۱۰۰ قانون اساسی.

^۲ - رهگشا، همان منبع، ص ۹۱.



بند دوم: اهداف تشکیل شورای حل اختلاف

همان‌گونه که می‌دانیم یکی از اصول آرمان‌گرایی قانون اساسی اصل ۱۵۹ می‌باشد که رسیدگی به تظلمات و احقاق حق را در صلاحیت دادگستری قرار داده است. تجزیه انقلابیون، از دادگاههای غیردادگستری عمومی در زمان قبل از انقلاب از جمله دادگاههای نظامی به لحاظ عمل کردی، تجربه مثبتی نبود، از این روی واضعین قانون اساسی رسیدگی به کلیه تظلمات و شکایات را در صلاحیت انحصاری دادگستری قرار دادند. اما عملاً افزایش جمعیت، روند رو به رشد جرایم در کلیه کشورها به ویژه جامعه جوان و در حال گذر ایران و پایین آمدن روحیه صلح و سازش و گذشت و هم‌چنین افزایش اختلافات حقوقی، کمبود قاضی و پرسنل اداری و امکانات و ... عرصه را بر دادگستری جهت حل و فصل دعاوی تنگ نموده است. این تنگناها و واقعیت‌ها و رسیدن ظرفیت دادگستری به حد اشباع، یک بار دیگر باعث گردید که مسئولین قوه قضاییه با وضع یک آیین‌نامه قانونی دست از آرمان‌گرایی و احقاق حق به طور انحصاری توسط دادگستری بردارند و شوراهای حل اختلاف را به منظور کاهش مراجعات مردم به محاکم قضایی ایجاد نمایند. از جمله اهداف ارجاعی برخی از امور به شوراهای حل اختلاف که نهادی شبیه تأسیس قضایی تحکیم در فقه می‌باشند، کاستن از حجم بار محاکم مشارکت مردم در حل و فصل دعاوی به ویژه از طریق صلح و سازش دسترسی آسان مردم به نهادهای شبه قضایی و حل و فصل امور جزئی بدون مراجعه به محاکم رسمی دادگستری و جلوگیری از صرف وقت و هزینه‌های بی‌جهت و اضافی و هم‌چنین ممانعت از بروز اختلافات شدیدتر می‌باشند. بدیهی است عملی شدن این اهداف در صورتی ممکن خواهد بود که نظارت کامل و دقیقی بر اجرای صحیح و همه‌جانبه‌ی مقررات مربوطه اعمال گردد.

بند سوم: ویژگی‌های شورای حل اختلاف

اصلاح ذات‌البین و سازش بین افراد سابقه تاریخی دارد و از روزگاران گذشته، افراد معتمد، مجرب، ریش‌سفیدان و افرادی که در شهر، روستا، محله مورد احترام و اعتماد مردم بودند



همواره سعی در اصلاح بین مردم داشتند و مردم هم نوعاً اختلافشان را نزد این گونه افراد می‌بردند و آنها هم تلاش می‌کردند، بین طرفین صلح و سازش برقرار کنند. با گذشت زمان، پیشرفت جوامع، اشتغالات مردم، و با تأسیس دستگاه قضایی و گسترش آن قدری تمایل به این مطلب کم‌رنگ‌تر شد. تبیین نظامی جهت حل و فصل اختلافات مردم که جانشین نظام قضایی و به خصوص نظام کیفری شود، باید به نحوی صورت گیرد، که در عمل باعث پیچیده‌تر شدن امور نشود. با عنایت به نفوذ و تراکم پرونده‌های موجود در سیستم قضایی ایران و عدم تبحر و تغییر قابل ملاحظه متناسب با شرایط روز جامعه این بخش از حاکمیت به خوبی نتوانسته است توقعات مردم را در سرعت و دقت رسیدگی به مرافعات آنان برآورده سازد. بدیهی است با تأسیس نهاد شوراهای حل اختلاف به نحو چشم‌گیری بار دستگاه قضایی را سبک و تعداد زیادی از مراجعات مردم از این طریق حل و فصل خواهد شد. شاید تصور شود اگر رجوع به شوراهای حل اختلاف اختیاری باشد، مردم ترجیح می‌دهند اختلافات خود را از طریق نظام قضایی حل و فصل کنند. اما چنانچه این نهاد به خوبی به مردم معرفی شود و مزایای آن خصوصاً کوتاه بودن تشریفات دادرسی و رسیدگی رایگان برای مردم روشن شود با استقبال مواجه خواهد شد. با این حال مزایا و ویژگی‌های شوراهای حل اختلاف به شرح ذیل می‌باشد:

۱- دخالت دادن قوای حاکم در ایجاد شوراها و انتخاب اعضاء که در نهایت منجر به ایجاد یک تفاهم کلی می‌گردد. از آن جایی که یک نفر از اعضاء توسط شورای اسلامی محل (شهر، بخش، یا روستا) انتخاب می‌گردد و یک نفر دیگر به انتخاب هیئتی مرکب از (فرماندار، رئیس حوزه قضایی مربوطه، فرماندهی انتظامی و امام جمعه) انتخاب می‌گردد این امر یک تفاهم کلی در این بخش‌های مختلف حاکمیت در سطح کلان و زیرمجموعه ایجاد می‌نماید.

۲- با عنایت به این که قضاودایی از اهداف مهم این شوراها محسوب می‌گردد لذا گستره‌ی اعتمادسازی مردم به دستگاه قضایی بیشتر خواهد شد.

۳- کوتاه کردن فرآیند زمان دادرسی و احقاق حقوق مردم با در نظر گرفتن سیستم دادرسی اسلامی.



- ۴- مشارکت مردم در حل امور قضایی و مراعات و نهادینه کردن مشارکت مردم.
- ۵- جلوگیری از تورم پرونده‌های قضایی در دادگستری و کاهش ورودی پرونده به دستگاه قضایی به ویژه در خصوص دعاوی ساده.
- ۶- کاهش تصدی‌گری قضایی قوه قضائیه.
- ۷- افتخاری بودن عضویت.
- ۸- رایگان بودن فرآیند دادرسی.
- ۹- ایجاد فرهنگ صلح و سازش در جامعه و رشد این تفکر که دادگستری تنها مرجع فصل خصومت نبوده بلکه رفع اختلافات از طریق کدخدا منشی به صلاح طرفین دعوی و جامعه است.
- ۱۰- چون مرجعی شبه‌قضایی می‌باشند تابع تشریفات خاص دادگاهها نبوده و مسایل را بیشتر به صورت کدخدامنشی حل و فصل می‌نماید.
- ۱۱- انتخابی بودن برخی از اعضاء (نمایندگان شوراها)^۱

بند چهارم: معایب شورای حل اختلاف

از آن جایی که آیین‌نامه اجرایی ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم به دلیل سرعت و عدم دقت کافی در تدوین آن دارای نقایص و معایب متعددی می‌باشد. لذا همین امر موجب می‌گردد شوراهای موردنظر کارآیی لازم جهت بسط عدالت حقوقی و توسعه قضایی نداشته باشند از جمله این نقایص می‌توان موارد زیر را برشمرد:

۱- فقدان استقلال اعضاء: به منظور حل و فصل دعاوی، به صورت بی‌طرفانه، در همه سیستم‌های حقوقی، «اصل استقلال قضا» مورد پذیرش قرار گرفته است. اما این شوراها، فاقد

^۱- رهگشا، همان منبع، صص، ۸۴-۸۲



استقلال لازم برای امر قضاء می‌باشند. زیرا به موجب ماده ۲۲ آیین‌نامه، رئیس حوزه قضایی، بر حسن جریان امور شورا، نظارت خواهند نمود و چنانچه یک یا چند نفر از اعضاء به عللی قادر به انجام وظیفه نبوده و یا شرایط ادامه عضویت در شوراها را از دست داده باشند، مراتب به کمیسیون مقرر در ماده ۴ آیین‌نامه گزارش خواهد نمود و این کمیسیون با توجه به اختیارات حاصله در این خصوص تعیین تکلیف می‌نماید. هر چند اصل نظارت رئیس حوزه قضایی، از نظر منطقی، پسندیده و نیکو است، اما در مرحله‌ی عمل ممکن است باعث سوء استفاده از این نظارت شود و اعضاء شورا به عنصر تابع و مطیع رئیس حوزه قضایی مبدل نماید و استقلال رأی آنها را دچار خدشه شود و ممکن است هر عضوی که از دستورات رئیس حوزه قضایی ترمرد و سرپیچی نماید. با این اهرم فشار از وی سلب عضویت شود. مضافاً این که تعیین مشاور شورای حل اختلاف با هماهنگی رئیس حوزه قضایی صورت می‌گیرد و این امر می‌تواند در فرآیند دادرسی منویات رئیس دادگستری را عملی سازد. بنابراین اعضاء شورا، وابستگی شدیدی به مقامات نصب کننده آنها خواهند داشت، که این امر در مورد استقلال رأی آنها بی‌تأثیر نیست.

۲- فقدان مصونیت قضایی: اصل مصونیت، امری منطقی و عقلانی به نظر می‌رسد، زیرا اگر قضات دارای مصونیت نباشند، انجام وظیفه منصفانه بسیار مشکل و حتی بعضاً غیرممکن می‌شود و چه بسا در این راه، افرادی که در خصوص یک پرونده محکومیت‌شان محتمل باشد، برای جلوگیری از حکم محکومیت احتمالی، دست به کار توطئه و یا تبانی شده و قاضی را به نحوی از دادرسی عادلانه باز دارند.^۱ بنابراین قضات علاوه بر اصل استقلال از مصونیت قضایی نیز برخوردارند. با توجه به این که اعضاء شورای حل اختلاف، در عین کار «قضایی» انجام می‌دهند، لذا می‌بایست از مصونیت قضایی برخوردار باشند. چرا که موارد فوق‌الذکر در خصوص قضات منصوب قابل تسری و تعمیم به اعضاء شورای حل اختلاف با توجه به گستردگی صلاحیت شوراهاى مورد اشاره می‌باشد. هر چند اولویت در شورای حل اختلاف

^۱ - هاشمی، سید محمد، ۱۳۷۱، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران حاکمیت نهادهای سیاسی، مجتمع آموزش عالی قم، چاپ دوم، ج ۲، صص ۴۷۷-۴۷۸.



تلاش در جهت صلح و سازش اصحاب دعوی می‌باشد ولی چنانچه متداعیین به صلح و سازش رضایت نداده و توافق نمایند پرونده می‌بایست با صدور رأی به یک نقطه انجام برسد. بنابراین طرفی که تصور می‌نماید، جریان پرونده رسیدگی به ضرر وی می‌باشد می‌تواند با ایجاد توطئه و پرونده‌سازی، اسباب بازداشت و حبس عضو شورا را فراهم آورد. به علاوه ممکن است اعضاء به دلیل عدم مصونیت مرعوب جریان‌های ذی‌نفوذ یا گروه‌های فشار اجتماعی شوند.

۳- عدم تخصص قضایی: به موجب بند ح ماده ۵ آیین‌نامه دارا بودن سواد کافی و آشنایی نسبی با موازین فقهی و حقوقی برای عضویت در شوراهای حل اختلاف کافی است با عنایت به این که حدود صلاحیت شوراهای حل اختلاف در امور حقوقی و کیفری بسیار گسترده بوده و آشنایی حداقل یکی از اعضاء به موضوعات حقوقی ضروری به نظر می‌رسد. لذا اصل بر عدم تخصص در امور حقوقی موجب می‌شود اعضای شورای حل اختلاف از درک و بررسی کافی ماهیت دعوی، ادله ایزاری و احقاق حق عاجز و ناتوان باشند. بر همین مبنا اجرای عدالت مورد نظر قانونگذار عملی نخواهد شد.

۴- اجباری بودن مراجعه به شورا: با توجه به گستردگی صلاحیت شورای حل اختلاف، مواردی که مربوط به صلاحیت شورا می‌باشد، اصحاب دعوی اجباراً باید جهت حل و فصل دعوی، به آن جا مراجعه نمایند. در حالی که در اغلب سیستم‌های حقوقی و به طور کلی از نظر منطقی، مراجعه به شورا آزادانه صورت می‌گیرد. اجباری بودن این فرآیند باعث عدم توفیق آن در مرحله‌ی عمل خواهد شد. به علاوه این مراجعه اجباری، به لحاظ این که شورا، دادگاه محسوب نمی‌شود و احقاق حق و وظیفه دادگستری است، لذا این امر مغایر با اصول قانون اساسی به نظر می‌رسد.

۵- انتصابی بودن اعضای شورا: آنچه در بادی امر به نظر می‌رسد، این است که اعضاء به صورت انتخابی تعیین می‌شود. منظور از انتخابی بودن، انتخاب توسط مردم است، اما با دقت در ماده ۴ آیین‌نامه مشخص می‌گردد. فرآیند تعیین عضویت آنها یک شیوه انتصابی و انتخابی



می‌باشد. زیرا یک عضو شورا، به انتخاب قوه قضائیه به عنوان رئیس شورا و یک عضو توسط هیئتی مرکب از رئیس حوزه قضایی، فرماندار، فرماندهی نیروی انتظامی و امام جمعه، تعیین می‌گردد و از ترکیب این هیأت مشخص است که آنها نماینده حکومتند تا مردم، بنابراین نمی‌توان گفت افراد انتخاب شده انتخاب به معنای واقعی می‌باشند. اینان منتصبان حکومت می‌باشند. تنها عضو منتخب شورا (شهر- روستا) را می‌توان به عنوان منتخب و نماینده مردم در شورای حل اختلاف دانست. در حالی که با بررسی قانون اساسی، مشخص می‌شود، در این قانون هر جا از نهاد شورا، صحبت به میان آمده است. شورای مردمی مدنظر بوده است.^۱ عدم تمرکز و اعمال آن از طریق شوراهای محلی و مردمی تعیین‌کننده خواست و اراده مردم و به منزله اعمال و اجرای شیوه خاصی از دموکراسی باشد. عدم تمرکز اداری، از طریق شوراهای محلی، از جمله حقوق اساسی مردم محسوب می‌شود که اصطلاحاً آن را «خودگردانی» می‌گویند.^۲

۶- قابل تغییر بودن اعضای شورا: اگرچه این امر می‌تواند از مزایای هر نهاد شورایی باشد ولی از سویی می‌توان از معایب آن باشد. بر اساس ماده ۴ آیین‌نامه مدت عضویت آنها، سه سال می‌باشد. این مدت محدود عضویت ممکن است باعث تمکین نمودن اعضای شورا از مقاماتی شود که آنها را انتخاب می‌نمایند و بنابراین استقلال آنها دچار خدشه می‌گردد. زیرا در صورتی که بین اعضای شورا و مقامات نصب‌کننده تفاهم نباشد و به عبارتی مادون از مافوق، تبعیت ننماید، پس از سه سال، به عضویت عضو متمرّد، هر چند که تمرّد او قانونی بوده باشد پایان داده خواهد شد و مجدداً انتخاب نمی‌گردد. این امر باعث می‌شود اعضای شورا در تصمیم‌گیری‌های خود در برخی موارد بسیار محتاطانه عمل نموده و عدالت را اجرا ننمایند.

^۱- رهگشا، امیرحسین، همان منبع، ص ۸۶

^۲- هاشمی، سید محمد، همان منبع، ص ۵۸۵-۵۸۶.



۷- اصل قطعیت آرای صادره: مطابق بند یک ماده ۱۸ آیین‌نامه: «رأی شورا ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ به طرفین قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه عمومی حوزه مربوطه است مشروط بر این که اکثریت اعضای شورا با رسیدگی به اعتراض و تجدیدنظرخواهی موافق بوده و لزوم تجدیدنظرخواهی را درخواست نمایند.» با مذاقه در ماده ۱۸ ملاحظه می‌شود دامنه شرط ایجاد شده به نحوی است که این شرط، اصل می‌باشد و صدر ماده به طور استثناء، یعنی این که اصل این است که آراء شورا قطعی است مگر این که اکثریت شورا با رسیدگی تجدیدنظرخواهی موافقت نمایند. ناگفته پیداست هر شخص صادرکننده رأی به زعم خود، رأی صادره را صحیح و مطابق موازین دانسته و تجدیدنظرخواهی را غیرضروری می‌داند. از این روی گره زدن قابلیت تجدیدنظرخواهی به موافقت اعضای شورا نتیجه‌ای مثبت نخواهد داشت، و این شیوه تجدیدنظرخواهی نگران‌کننده است و ممکن است باعث تضییع حقوق مردم شود. به علاوه عدم پیش‌بینی امر مختومه برای تصمیمات شورا یا عدم آن، چگونگی مسئولیت کیفری و مدنی اعضاء در صورت قصور یا تعمد در انجام وظایف، نیز از نواقص این آیین‌نامه می‌باشد.

بخش سوم: بررسی حل و فصل دعاوی کیفری در شورای حل اختلاف

بند اول: صلاحیت شورای حل اختلاف در امور کیفری

«صلاحیت» عبارت است از توانایی، شایستگی، تکلیف و الزامی که قانون به یک مرجع قضایی جهت رسیدگی به یک دعوی کیفری اعطاء می‌نماید. قواعد صلاحیت مربوط به نظم عمومی بوده، مقررات مربوط به آن در جهت اعمال صحیح عدالت قضایی وضع شده است و توافق بر خلاف آن توسط اصحاب دعوی پذیرفته نیست. کلیه مراجع کیفری مکلفند قبل از شروع به تعقیب، تحقیق و رسیدگی، صلاحیت خود را بررسی نمایند.

الف: صلاحیت ذاتی شورای حل اختلاف: ۱- صلاحیت شورا در مذاکره و ایجاد سازش: مطابق بند ۱ از صدر ماده ۷ آیین‌نامه اجرایی شورای حل اختلاف، در کلیه جرایم قابل گذشت، شورا صالح در مذاکره با طرفین و ایجاد صلح و سازش بین آنها می‌باشد و در صورت عدم موفقیت در به توافق رساندن طرفین (شاکی و مشتکی عنه) پرونده جهت



رسیدگی به مرجع قضایی صالح ارسال خواهد شد. طبق بند یک از صدر ماده ۷ چنین مقرر داشته است: «شورا در موارد ذیل صالح به رسیدگی می باشد: مذاکره به منظور ایجاد بین طرفین در کلیه امور مدنی و همچنین امور جزایی که رسیدگی به آن منوط به شکایت شاکی خصوصی بوده و با گذشت وی تعقیب موقوف می گردد...»^۱

همچنین کلیه جرایم بر ضد تمامیت جسمانی افراد که مجازات آن صرفاً دیه است، از موارد صلاحیت شورا در ایجاد سازش بین طرفین است.

۲- صلاحیت شورا در رسیدگی به دعوی و صدور حکم: بند ۲ از صدر ماده ۷ آیین نامه اجرایی، حل و فصل دعاوی و شکایات ذیل را در محدوده صلاحیت شورای حل اختلاف قرار داده است:

۱- کلیه جرایم با مجازات حبس کمتر از ۹۱ روز.

۲- کلیه جرایم با مجازات جزای نقدی تا پنج میلیون ریال، یا جرایمی که جمع مجازات قانونی حبس با جریمه آن پس از تبدیل حبس به جزای نقدی، تا پنج میلیون ریال باشد.

مطابق بند ۲ از قسمت «ب» ماده ۷ آیین نامه اجرایی، رسیدگی به دو گروه از جرایم با شوری حل اختلاف است:

۱- جرایمی با مجازات جریمه تا مبلغ پنج میلیون ریال: از جمله این جرایم می توان به افعال مجرمانه مندرج در مواد ۶۳۵ (دفن جنازه اموات بدون رعایت نظامات) و ۶۳۸ (ظاهر شدن بدون حجاب در معابر) اشاره کرد. نکته قابل توجه اینکه چنانچه در جرمی، قاضی مخیر به تعیین حبس بالای ۹۱ روز یا جریمه کمتر از پنج میلیون ریال باشد، رسیدگی به جرم فوق خارج از صلاحیت شورای حل اختلاف است. از جمله جرم مندرج در ماده ۶۰۹ (توهین با توجه به سمت شخص) که مجازات آن سه تا شش ماه حبس یا تا ۷۴ ضربه شلاق است.

۱. حجتی اشرفی، غلامرضا، ۱۳۸۴، قلمرو شورای حل اختلاف در امور حقوقی و کیفری، انتشارات گنج دانش



همچنین چنانچه مجازات جرمی، حبس کمتر از ۹۱ روز همراه با شلاق تعزیری باشد، یا جریمه کمتر از پنج میلیون ریال به همراه شلاق باشد، خارج از حوزه صلاحیت شوراهاست. در مواردی هم که قاضی مخیر به تعیین حبس کمتر از ۹۱ روز یا شلاق باشد، مانند جرم مندرج در ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی، در شمول صلاحیت شوراها نیست؛ همچنین است مواردی که قاضی مخیر در تعیین جزای نقدی کمتر از پنج میلیون ریال یا شلاق باشد، مانند جرم توهین مندرج در ماده ۶۰۸ قانون مجازات اسلامی.

۲- جرایمی که مجازات حبس و جریمه دارند؛ به گونه ای که با تبدیل حبس به جریمه، مجموع جریمه کمتر از پنج میلیون ریال می گردد. از جمله جرم موضوع قسمت اول ماده ۷۲۴ قانون مجازات اسلامی با عنوان تغییر عمدی در سرعت سنج اتومبیل برای بار اول که مجازات حبس ده روز تا دو ماه، یا جزای نقدی از پنجاه هزار تا پانصد هزار ریال، یا هر دو مجازات را دارد؛ چنانچه قاضی تصمیم به تعیین هر دو مجازات داشته باشد، طبق بند یک ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت، مجازات مزبور حداکثر قابل تبدیل به یک میلیون ریال می باشد که اگر با حداکثر میزان جریمه مندرج در ماده ۷۲۴ جمع شود، مبلغ یک میلیون و پانصد هزار ریال می گردد که به هر حال کمتر از پنج میلیون ریال بوده، در صلاحیت شورای حل اختلاف می باشد.

۳- صلاحیت شورا در حفظ آثار جرم و جلوگیری از فرار متهم: بند «ب» از ماده ۷ آیین نامه اجرایی شوراها، در قسمت اول، حفظ آثار جرم و جلوگیری از فرار متهم در جرایم مشهود را به عهده شورای حل اختلاف نهاده است: «مراقبت در حفظ آثار جرم و جلوگیری از فرار متهم در جرایم مشهود از طریق اعلام فوری به نزدیکترین مرجع قضایی یا مأموران انتظامی» در جرایم مشهود که در ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب احصاء گردیده اند. ضابطان دادگستری موظفند کلیه اقدامات لازم را جهت حفظ آثار و ابزار جرم انجام داده، از فرار متهم جلوگیری نمایند. انجام تحقیقات لازم برای کشف جرم مشهود نیز از وظایف ضابطان دادگستری است. این اختیارات فقط در جرایم مشهود به ضابطان دادگستری داده شده



و در جرایم غیر مشهود، ضابطان نمی‌توانند بدون اجازه مقام صالح قضایی اقدامی در جهت جلب مظنون یا تحقیقات اولیه بنمایند.^۱

ب: صلاحیت محلی شورای حل اختلاف: مطابق ماده ۸ آیین نامه اجرایی شورای حل اختلاف، صلاحیت محلی شورا در امور کیفری در موارد ذیل است:

۱- وقوع جرم در حوزه شورا: همچنانکه در بحث صلاحیت مراجع قضایی ذکر شد اصل بر صلاحیت دادگاه محل وقوع جرم برای رسیدگی به آن جرم است و استثنای وارد بر این اصل در ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی کیفری ذکر شده است. مطابق بند «د» از ماده ۸ آیین نامه اجرایی شورای حل اختلاف، چنانچه جرم در حوزه شورا به وقوع پیوسته باشد، شورا صالح برای رسیدگی می‌باشد (البته با عنایت به صلاحیت ذاتی).

۲- سکونت یا اشتغال طرفین دعوی در حوزه شورا: چنانچه هر دو طرف دعوی، در حوزه شورا سکونت داشته باشند یا محل اشتغال هر دو طرف در حوزه شورا باشد، شورا صالح برای رسیدگی است، حتی اگر جرم در محل دیگری به وقوع پیوسته باشد.

۳- تراضی طرفین دعوا: مقررات مربوط به صلاحیت محلی در امور کیفری از جمله قواعد آمره بوده، مربوط به نظم عمومی است؛ لذا طرفین دعوی حق توافق بر خلاف آن را ندارند. اما در تعیین صلاحیت محلی شورای حل اختلاف، چنانچه طرفین دعوا بر خلاف قاعده صلاحیت مرجع محل وقوع جرم، تراضی نمایند، شورا قادر به رسیدگی و حتی مکلف به آن است. تراضی طرفین دعوا بر خلاف اصل صلاحیت محلی، با این شرط پذیرفته شده است که حداقل یکی از طرفین دعوا در حوزه شورا سکونت یا اشتغال به کار داشته باشد. بند «ب» ماده ۸ آیین نامه چنین بیان داشته است: «طرفین دعوا در حوزه شورا ساکن و یا اشتغال به کار داشته باشند، مگر آنکه، طرفین بر اقامه دعوی در محل سکونت و یا اشتغال یکی از آنها تراضی نمایند.» تکلیف شورا در شناخت صلاحیت خود: همچنانکه ذکر شد قواعد و مقررات مربوط به

^۱. رهگشا، منبع پیشین.



صلاحیت ذاتی دارای جنبه آمره است و دادگاه بدون اینکه نیاز به ایراد اصحاب دعوی به صلاحیت آن مرجع باشد، باید خود ابتدا صلاحیت خویش را از جهت ذاتی و محلی احراز نموده، چنانچه خود را فاقد صلاحیت دانست، قرار عدم صلاحیت صادر کند. شورای حل اختلاف نیز در موارد ارجاع شکایت باید ابتدا به مسأله صلاحیت خویش در رسیدگی به شکایت پردازد و چنانچه خود را فاقد صلاحیت دانست، پرونده را به دادگاه صالح ارسال کند. ماده ۱۵ آیین نامه اجرایی در این باره چنین مقرر داشته است: «در صورتی که شورا رسیدگی به موضوع مطروحه را در صلاحیت خود نداند، در امور کیفری، پرونده را جهت رسیدگی به مرجع قضایی ارسال می‌دارد».

بند دوم: مراحل دادرسی کیفری در شورای حل اختلاف

مراحل تشکیل پرونده کیفری تا اختتام آن و اجرای حکم به شرح ذیل است:

الف - کشف جرم: کشف جرم گاه با اعلام شاکی و گاه با اعلام ضابطان دادگستری یا افرادی که از قول آنان اطمینان حاصل است، صورت می‌گیرد. در اعلام جرم و جهات شروع به رسیدگی شورا به جرایم، بند الف ماده ۸ آیین نامه اجرایی، شکایت کتبی یا شفاهی را جهت شروع به رسیدگی لازم دانسته است و چنانچه اعلام شکایت به صورت شفاهی باشد، باید در صورت مجلس درج گردد و به امضای شاکی برسد و رسیدگی براساس آن شروع شود.

ب - تعقیب جرم: دستور تعقیب کیفری شکایات مطروح در شورا، توسط رئیس شورا که مطابق ماده ۴ آیین نامه اجرایی از طرف قوه قضاییه تعیین می‌شود، صادر می‌گردد.

ج - تحقیق مقدماتی: تحقیقات مقدماتی، مجموعه اقداماتی است که برای کشف جرم، حفظ آثار و ادله وقوع آن، و تعقیب متهم از بدو تعقیب قانونی تا تسلیم پرونده به مرجع قضایی صورت می‌گیرد. مرحله تحقیقات مقدماتی از مراحل بسیار مهم و مؤثر در دادرسی کیفری است؛ زیرا نتیجه این تحقیقات، سرنوشت متهم را معین می‌کند. مطابق ماده ۱۱ آیین نامه اجرای، شورای حل اختلاف می‌تواند اقداماتی از قبیل معاینه و تحقیق محل را به یکی از



اعضاء ارجاع دهد، یا بنابر ضرورت، نظر کارشناسی را در خصوص موضوع تحصیل نماید. همچنین ماده ۱۲ آیین نامه، به دستورات شورای حل اختلاف اعتبار دستور مقام قضایی را داده است و همچنانکه ماده ۱۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مقرر داشته، چنین آورده است: «در مواردی که انجام وظایف و اجرای تصمیم شورا، مستلزم همکاری مراجع دولتی یا عمومی و ضابطان دادگستری است، مراجع مذکور مکلف به همکاری بوده و در صورت تخلف، حسب مورد مستوجب تعقیب کیفری، اداری و انتظامی می‌باشند.»^۱

د- رسیدگی و صدور حکم: یکی از اهداف تأسیس شورای حل اختلاف، ایجاد فرهنگ صلح و سازش و فیصله دادن پرونده‌ها با اصلاح ذات البین است. در دادگاهها نیز ماده ۱۹۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری بر این مسأله اشاره داشته و چنین مقرر کرده است: «در اموری که ممکن است با صلح طرفین، قضیه خاتمه پیدا کند، دادگاه کوشش لازم و جهد کافی در اصلاح ذات البین به عمل می‌آورد و چنانچه موفق به برقراری صلح نشود، رسیدگی و رأی مقتضی صادر خواهد نمود». این تکلیف (اصلاح ذات البین) در شوراها نمود بیشتری دارد و علاوه بر اینکه در جرایم قابل گذشت، صلاحیت شورا، به اصلاح ذات البین محدود شده است، در ماده ۱۴ آیین نامه اجرایی نیز شورا را مکلف کرده در کلیه اختلافات ارجاع داده شده، سعی و تلاش نماید تا موضوع را به سازش خاتمه دهد. متن ماده ۱۴ چنین است: «شورا ملکف است در کلیه اختلافات مرجوعه، سعی و تلاش نماید تا موضوع به صورت سازش خاتمه یابد، در صورت حصول سازش، موضوع سازش و شرایط آن به همان ترتیبی که واقع شده، در صورت مجلس نوشته می‌شود و به امضای اعضای شورا و طرفین می‌رسد. مفاد سازش نامه که به ترتیب فوق تنظیمی می‌شود، برای طرفین و وارث و

^۱ . معاونت آموزش قوه قضایه، اداره کل برنامه ریزی و تدوین متون آموزشی، نگاهی به شورای حل اختلاف، نشر قضا، ۱۳۸۶.



قائم مقام قانونی آنان نافذ و معتبر است و در صورت لزوم مانند احکام دادگاههای دادگستری به موقع اجرا گذاشته می‌شود.» در مواردی که شورا غیر از صلاحیت در ایجاد سازش، صلاحیت رسیدگی را نیز دارد، مطابق ماده ۱۰ آیین نامه اجرایی، رسیدگی در شورا تابع تشریفات قانون آیین دادرسی نیست و شورا به طریق مقتضی طرفین را دعوت می‌کند. همچنین مراجعه به شورا در تمامی مراحل از طرح شکایت تا مراحل اعتراض و تجدید نظر خواهی و اجرای رأی، مجانی است. پس از ختم رسیدگی، شورا مطابق ماده ۱۶ آیین نامه اجرایی، طبق نظر اکثریت اتخاذ تصمیم نموده، رأی خود را مستدل و موجه صادر می‌کند. مطابق ماده ۱۸ آیین نامه اجرایی، رأی شورا ظرف ۲۰ روز پس از تاریخ ابلاغ به طرفین از طرف کسی که اعتراض دارد، قابل تجدید نظر خواهی در دادگاه عمومی حوزه قضایی مربوط است، مشروط به اینکه اکثریت اعضای شورا با رسیدگی به اعتراض و تجدید نظر خواهی موافق بوده، لزوم تجدید نظر را درخواست نمایند؛ در صورت عدم تصویب تجدید نظر، رأی شورا قطعی است. همچنین مطابق بند ۲ ماده ۱۸ آیین نامه، آرای غیابی شورا ظرف مدت مذکور (۲۰ روز) قابل واخواهی در همان شورا است. بنابراین در صورتی که رأی شورا غیابی باشد، متهم دارای دو حق است: ۱- حق واخواهی از رأی غیابی ظرف ۲۰ روز پس از ابلاغ واقعی به متهم. اجرای این حق نیاز به موافقت شورا ندارد و به صرف درخواست متهم، شورا باید وارد رسیدگی شود. ۲- حق اعتراض؛ پس از اتمام مهلت ۲۰ روز واخواهی، و عدم واخواهی متهم در خصوص رأی غیابی، مهلت تجدید نظر شروع می‌شود. همچنین اگر متهم در مهلت واخواهی، از دادنامه واخواهی کند و شورا رأی اولیه را تأیید می‌نماید، پس از ابلاغ (واقعی یا قانونی) رأی به متهم، برای متهم حق اعتراض ایجاد می‌گردد. مهلت تجدید نظر خواهی نیز ۲۰ روز است؛ اما اجرای این حق منوط به موافقت اکثریت اعضای شورا است. مطابق بند ۱ ماده ۱۸، موافقت اکثریت اعضای شورا با رسیدگی به اعتراض محکوم علیه، شرط تجدید نظر در رأی شورا است. یکی از مراحل که طی آن برای قطعیت و لازم الاجرا شدن آراء شورای حل اختلاف ضروری شناخته شده است، تأیید رأی شورا توسط مشاور است. مشاور کسی است که دارای تخصص حقوقی و قضایی است و مطابق صدر ماده ۱۳ آیین نامه،



توسط قوه قضاییه از بین قضات شاغل و بازنشسته یا مستعفی، و کلای دادگستری، اعضاء هیأت علمی شاغل و بازنشسته دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی در رشته حقوق، یا از بین سایر افراد فارغ التحصیل در رشته حقوق (به شرط دارا بودن شرایط استخدام قضات) انتخاب می‌شود. آرای شورای حل اختلاف، نزد مشاور ارسال می‌گردد. در صورتی که مشاور، تصمیم شورا را از جهت صلاحیت و مقررات مذکور در آیین نامه و سایر قوانین مربوط، صحیح تشخیص دهد، اجرای تصمیم شورا در امور کیفری به مأموران انتظامی ابلاغ می‌شود و در صورتی که مشاور تشخیص دهد که در رسیدگی، حدود صلاحیت شورای حل اختلاف و سایر مقررات رعایت نشده است، پرونده را برای رسیدگی به مرجع صلاحیت دار دادگستری ارسال خواهد داشت (ماده ۱۳ آیین نامه). با توجه به متن ماده ۱۳ توجه به این نکات ضروری است: بررسی مشاور بیشتر دارای جنبه شکلی است و به موارد شکلی از جمله داخل بودن دعوی در صلاحیت شورا و رعایت تشریفات ذکر شده در آیین نامه می‌پردازد و نکته دیگر آنکه مشاور باید درباره کلیه آراء شورای حل اختلاف چه آراء حضوری و چه غیابی که مرحله واخواهی را طی کرده اند، نظر دهد؛ اما چنانچه آراء شورا، مورد تجدید نظرخواهی قرار گرفت و در دادگاه عمومی تأیید شد، اظهار نظر مشاوره درباره آن فاقد وجاهت قانونی است.^۱

ماجرای حکم: در اجرای آراء و تصمیمات کیفری شورای حل اختلاف، مطابق ماده ۱۳ آیین نامه اجرایی، چنانچه مشاور، تصمیم شورا را در امور کیفری تأیید کند، مراتب را جهت اجرای تصمیمات شورا، به مأموران انتظامی ابلاغ می‌نماید. در صورتی که تشخیص دهد در رسیدگی، حدود صلاحیت شورای حل اختلاف و سایر مقررات رعایت نشده است، پرونده را برای رسیدگی به مرجع صلاحیت دار دادگستری ارسال می‌کند.

^۱ . دژخواه، لیلا، ۱۳۸۲، بررسی نقش شورای حل اختلاف در امور کیفری، دوفصلنامه فقه و حقوق خانواده، شماره ۳۰، ص



از مطالب مطرح شده نتیجه می‌گیریم که امروزه افکار مکتب دفاع اجتماعی نوین، راهگشای نهادهای قضایی کشورها در تعیین سیاست‌های جنایی است. اهمیت به ارزش و مقام انسانی، کاهش شدت مجازات‌ها، محدود نمودن دخالت دولت و نظام عدالت کیفری و جایگزینی اقدامات تأمینی و تربیتی به جای مجازات، از اهداف این مکتب است. جرم زدایی، کیفر زدایی و قضا زدایی، نتیجه افکار مکتب دفاع اجتماعی نوین در جهت کاهش تورم کیفری و اصلاح جامعه و فرد است. در کشور ما نیز تورم کیفری بیش از پیش مسئولان قضایی کشور را به فکر چاره انداخته تا با در پیش گرفتن سیاست جنایی صحیح، در پر بار نمودن هر چه بیشتر نهاد عدالت کیفری از جهت کیفری و رسیدن به اهداف والای مجازات که همان اصلاح فرد و دفاع از جامعه است، قدم بردارد. قضا زدایی یا خصوصی سازی قضاوت از جمله تدابیری است که قانونگذار ایران به آن توسل جسته است. آیین نامه اجرایی ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم موضوع شورای حل اختلاف، به پیشنهاد وزارت دادگستری و تصویب و تأیید ریاست محترم قوه قضاییه در ۱۳۸۱/۵/۲۷ پیشنهاد گردید و در حال حاضر نیز در اکثر نقاط کشور بر اساس این آیین نامه، شوراهای حل اختلاف تشکیل شده‌اند. حال سؤال این است که دخالت مراجع غیر قضایی در امور کیفری تا چه حد می‌تواند مجاز باشد و اصولاً اعطای چنین صلاحیتی به افراد غیر متخصص چه آثاری به بار خواهد آورد؟

همچنان که ذکر شد، صلاحیتهای شورای حل اختلاف در امور کیفری بر سه محور استوار گردیده است:

۱- صلاحیت در صلح و سازش بین طرفین دعوی

۲- صلاحیت در رسیدگی و صدور رأی

۳- صلاحیت در حفظ آثار جرم و جلوگیری از فرار متهم

در خصوص صلاحیت شورا در ایجاد صلح و سازش بین طرفین در امور جزایی که رسیدگی به آن منوط به شکایت شاکی خصوصی است و با گذشت وی، تعقیب موقوف می‌گردد، باید



گفت اعطای چنین صلاحیتی به شورای حل اختلاف، خدشه ای بر آزادیهای افراد وارد نخواهد آورد، اما از آنجا که قانونگذار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵، در برابر جرایم قابل گذشت، رویه ای متفاوت در پیش گرفت، اعطای این صلاحیت می تواند در عمل اشکال ایجاد کند. توضیح اینکه وفق ماده ۷۲۷ قانون مجازات اسلامی، جرایم قابل گذشت جز با شکایت شاکی خصوصی تعقیب نمی شود و در صورتی که شاکی خصوصی گذشت نماید، دادگاه می تواند در مجازات مرتکب تخفیف دهد، یا با رعایت موازین شرعی از تعقیب مجرم صرف نظر کند. اگر چه ماده فوق با تبصره ۳ ماده ۴ و مواد ۶ و ۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ در تعارض است وفق ماده فوق الذکر مقنن برای کلیه جرایم، جنبه عمومی قائل شده است. بنابراین واگذاری اختیار کامل دعوی به شاکی با مفاد ماده ۷۲۷ قانون مجازات اسلامی مغایرت دارد.

بخش چهارم: کیفیت دعاوی کیفری در شورای حل اختلاف

بند اول: ارزیابی کارکرد کیفری نهاد شورای حل اختلاف در نظام حقوقی

نهاد شورای حل اختلاف که از سال ۱۳۸۱ در نظام حقوقی ایران وارد شده است؛ مولود تحولات علمی، پیشینه های اعتقادی و مذهبی، دلایل فرهنگی و اجتماعی، تحولات جامعه شناسی، سوابق ملاحظات علمی بوده است. قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در تاریخ هفدهم فروردین ماه ۱۳۷۹ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده و در همان تاریخ نیز مورد تایید شورای نگهبان قرار گرفت. ماده ۱۸۹ مقرر می داشت: «به منظور کاهش مراجعات مردم به محاکم قضایی در راستای مشارکت های مردمی، رفع اختلافات محلی و نیز حل و فصل اموری که ماهیت قضایی ندارد و یا ماهیت قضایی آن از پیچیدگی کمتری برخوردار است به شوراهای حل اختلاف واگذار می گردد حدود وظایف، اختیارات این شوراها، ترکیب و نحوه انتخاب اعضای آن براساس آیین نامه ای خواهد بود که به پیشنهاد وزیر دادگستری و تصویب هیات وزیران به تایید رئیس قوه



قضائیه می‌رسد.^۱ پس از گذشت بیش از دو سال از تاریخ تصویب قانون، آیین نامه اجرایی در مرداد ماه ۱۳۸۱ به تایید نهائی رئیس قوه قضائیه رسید که بر اساس آئین نامه مزبور مقدمات تشکیل شوراهای حل اختلاف فراهم شد و نخستین شورا در تاریخ ۱۸ فروردین ۱۳۸۱ در شهرستان رباط کریم در استان تهران تشکیل شد. صرف نظر از سابقه تاریخی، ایجاد نهاد شورای حل اختلاف در نظام حقوقی ایران مرهون پیشرفت های علمی و تحولاتی است که در سال های اخیر در زمینه موضوعاتی مانند میانجی گری، عدالت ترمیمی، بزه دیده شناسی، کیفر زدایی، قضا زدایی انجام شده است که این تحولات موجب بروز رویکردهای جدید در مورد بزه، بزهکار، بزه دیده و سیستم عدالت کیفری شد و قانونگذاران کشورهای مختلف سعی کرده اند با تصویب قوانین مختلف در جهت انطباق با این تحولات گام بردارند بعلاوه ایجاد این نهاد دارای زمینه های اعتقادی، مذهبی و جامعه شناسی می باشد. یکی از مسائلی که در نظام دادرسی کیفری اسلامی از اهمیت خاصی برخوردار است، بحث صلح و سازش است که در آیات و روایات بی شماری بر صلح و سازش و اصلاح ذات البین تاکید شده است از طرف دیگر حل و فصل اختلافات از ناحیه نهادهای مردمی در کشور ما از سابقه ای طولانی برخوردار است و در بسیاری موارد حتی موضوعات مهمی مانند قتل عمد با صلح و سازش خاتمه می یابد.^۲ موضوع تورم پرونده های کیفری و تراکم کار در محاکم قضایی و مشکلات عدیده ای که دستگاه قضایی با آن مواجه بوده است نیز در تاسیس این نهاد بی تاثیر نبوده است این موضوع در قانون برنامه سوم با عبارت «به منظور کاهش مراجعات مردم به محاکم قضایی ...» به صراحت ذکر شده است.

بند دوم: نهاد شورای حل اختلاف و تحولات نوین حقوق کیفری

الف: عدالت غیر رسمی: بررسی مسیر تحولات کیفری بیانگر آن است که حق اجرای مجازات و دادرسی اولاً وبالذات قربانی مستقیم جرم و یا خانواده و قبیله او تعلق داشته که این

^۱. آخوندی، منبع پیشین.

^۲. رایجیان اصلی، مهرداد، ۱۳۸۱، «تعیین استراتژی عقب نشینی یا تجدید دامنه مداخله حقوق جزا و جایگاه آن در ایران»، مجله قضایی و حقوقی دادگستری، شماره ۴۱، نشر روزنامه رسمی.



روند حدوداً تا قرن ۱۳ و ۱۴ میلادی ادامه پیدا کرده، اما با پیدایش دولت‌ها و خصوصاً با ایجاد دولت‌های مقتدر رفته رفته این حق از قربانیان مستقیم جرائم سلب و به دولت‌ها واگذار شده است و دولت‌ها نیز با ایجاد دستگاه قضایی رسمی وظیفه مبارزه با جرم را برعهده گرفته و در تعقیب و اجرای مجازات‌ها از صاحبان اصلی آن یعنی قربانیان مستقیم جرم سلب کرده‌اند و در واقع دستگاه قضایی تنها مرجعی تلقی می‌شد که حق رسیدگی به جرائم را داشت اما به تازگی و به علت ناتوانی دولت‌ها و نظام عدالت رسمی در این زمینه و تحت تاثیر آورده‌های جرم شناختی دولت‌ها در صدد مشارکت جامعه مدنی در پاسخ‌دهی به بزهکاری می‌باشند و به نوعی راه‌حل‌های موضوع را در تجربیات گذشته جستجو می‌کنند لیکن با این تفاوت که تشکیلاتی که به منظور اجرای عدالت کيفری به مردم واگذار می‌شود برخلاف گذشته که جنبه خودجوش داشته اکنون حالت سازمان یافته گرفته وزیر نظر نهادهای رسمی اداره می‌شود. در همین راستا ماده یک قانون شوراهای حل اختلاف، شوراهای مذکور را "تحت نظارت قوه قضائیه" دانسته است. در آیین‌نامه اجرایی ماده ۱۸۹ برنامه سوم توسعه ... نیز سیاستگذاری شورای حل اختلاف برعهده قوه قضائیه گذاشته شده بود.^۱ لازم به ذکر است که علیرغم نظارت قوه قضائیه از آنجائیکه شیوه‌ها و رویه‌های اجرای عدالت غیر رسمی بر اساس خواست مردمی و مشارکت جامعه مدنی است، همواره در جهت تسریع و دسترسی آسان به "عدالت" موثر و منشأ برکات فراوانی بوده است.^۲

ب: عدالت ترمیمی: امروزه بحث عدالت ترمیمی به عنوان شکل جدید عدالت در صدد ترمیم است و اعتقاد بر این است که در این قسم از عدالت تمام مضامین مربوط به عدالت کلاسیک (جرم، مجرم، جامعه) رادر کنار هم جمع می‌نماید، با این تفاوت که به جای عدالت تحمیلی

^۱ . معاونت آموزش قوه قضایه، اداره کل برنامه ریزی و تدوین متون آموزشی، اهمیت صلاحیت‌های جزائی و مدنی شورای حل اختلاف، نشر قضا، ۱۳۸۶.

^۲ . صانعی، پرویز، ۱۳۷۱، حقوق جزای عمومی، جلد اول، تهران، نشر گنج دانش، چاپ چهارم.



ویکسویه دولتی واستبداد ناشی از آن، از خود طرفین جرم و جامعه محلی ذینفع در جرم کمک می‌گیریم، این شیوه عدالت به دو گونه اعمال می‌گردد، یک شیوه آن مدعی همکاری و مجاورت با عدالت کیفری سنتی است و شیوه دیگر مدعی جایگزینی خود به جای عدالت کیفری سنتی است، می‌توان گفت در این شیوه از عدالت هدف اصلی ترمیم خسارات وارده به بزه دیده به نحو ممکن، تسکین آلام جامعه و جامعه محلی و اصلاح و بازپذیری فرد مجرم و اعاده وی به جامعه و پرهیز از عیوب برجسب زنی به مجرم در عدالت کیفری سنتی ملاک عمل خواهد بود. مشارکت مردم در امور کیفری و امر قضایی که در واقع با مشارکت دادن مردم در امور کشور، دولت خود را بیمه می‌نماید از نمودهای عدالت ترمیمی و آثار آن با ایجاد شوراهای حل اختلاف نمود عینی پیدا کرده است. استفاده از روش‌های نرم به جای روش‌های خشن از شیوه‌های مرسوم و متداول در تمام دنیا است در این روش، عرف و عادات و آداب و رسوم مردمی به آداب و رسوم قضایی اضافه می‌گردد. از طرف دیگر می‌توان به این موضوع اشاره کرد که در این قسمت از عدالت، قوه قضائیه از طریق قانون‌گذار اعمال عدالت را همراه با نظارت تحت عنوان شورای حل اختلاف به مردم واگذار کرده است. در راستای این هدف خسارت بزه دیده ترمیم و حس مسئولیت‌پذیری بزه‌کار نیز تقویت می‌گردد.^۱

پ: سیاست جنایی مشارکتی: امروزه در اکثریت جوامع و حتی در امور اجرایی بحث «سیاست مشارکتی» را مطرح و مورد توجه قرار می‌دهند گرچه در امور اداری و اجرایی بحثی سیاسی است لیکن حکومت‌ها با مشارکت دادن مستقیم مردم در اداره امور حکومت با شفاف‌سازی برنامه‌ها و سیاست‌گذاری‌ها استمرار خودشان را بیمه می‌کنند. سیاست جنایی مشارکتی را شاید بتوان کارآمدترین مدل ایجاد امنیت اجتماعی فراگیر دانست زیرا اموری که با مشارکت شهروندان صورت گیرد، مقبولیت، تاثیر و دوام بیشتری پیدا می‌کند. منظور از سیاست جنایی مشارکتی یا سیاست جنایی همراه با مشارکت وسیع جامعه مدنی، در نظر گرفتن

^۱. حجتی اشرفی، منبع پیشین.



آثار ضرورت حیاتی ایجاد اهرم‌های تقویتی و نهاد‌های واسطه دیگری به غیر از پلیس یا قوه قضائیه، به منظور اعتبار بخشیدن به یک طرح سیاست جنایی است که به وسیله قوه مجریه و مقننه تهیه و تدوین می‌گردد. در اجرای چنین هدفی استفاده از قدرت رسانه‌ها، انجمن‌ها و شهروندان در ایجاد توافق و هماهنگی حول یک سیاست جنایی ضروری است. نتیجه سیاست جنایی مشارکتی علاوه بر ترمیم آلام و مشکلات مادی و معنوی بزه دیده، صلح و آرامش نیز به جامعه محلی اعاده می‌شود و به قول معروف نتیجه اقدامات وحل و فصل امور «آتش زیر خاکستر» نیست و با ادامه کار شوراهای حل اختلاف و در راستای اهداف سیاست جنایی مشارکتی است که به این هدف مهم نائل خواهیم شد.^۱

ت: توجه خاص به حقوق بزه دیدگان: در فرایند رسمی عدالت کیفری گرچه توجه به حقوق مادی و معنوی بزه دیده مد نظر قرار می‌گیرد لیکن در بعضی مواقع رسیدگی در چارچوب مقررات محدود قانونی جنبه حمایتی از بزه دیده را با مشکلات جدی مواجه می‌سازد. رفتار محترمانه با بزه دیده یکی از حقوق انسانی - اخلاقی او محسوب می‌شود و بزه دیده همانند هر انسان دیگری شایسته احترام است. در مواردی که بزه دیده دچار بزه دیدگی شدید شده است یا قابلیت بزه دیدگی و آسیب پذیری بالایی دارد نیاز به تکریم بیشتری داشته و همه افراد و دست‌اندرکاران سازمان‌ها و نهادهای دولتی و غیردولتی که در سطح ملی و بین‌المللی به گونه‌ای با بزه دیده در ارتباط هستند باید این مهم را همواره رعایت کنند. چنانچه این افراد و سازمان‌ها از انجام این امر مهم امتناع نمایند در واقع با رفتار نادرست و ناشایست آنان حق بزه دیده را پایمال و کرامت انسانی او مخدوش می‌شود و از رهگذر چنین برخوردی بزه دیده دچار آسیب می‌گردد.^۲ انتخاب اعضای شوراهای حل اختلاف از معتمدین محلی و افرادی که در بین مردم از مقبولیت لازم برخوردار هستند باعث می‌شود که با شناخت و آگاهی کافی از خصوصیات طرفین و مخصوصاً بزه دیده گانی که عضوی از جامعه اعضاء شورا تلقی می‌

^۱. خالقیان، جواد، ۱۳۸۷، نقدی بر قانون شورای حل اختلاف، ماهنامه دادگستر، شماره ۳۱، ص ۸۶.

^۲. خالقیان، منبع پیشین.



شوند منزلت و کرامت بزه دیدگان را در نظر گرفته و رفتار شایسته با بزه دیده و سعی و تلاش برای احقاق حقوق و جبران خسارت بزه دیدگان از طریق مصالحه و سازش (فرایند کیفری غیر رسمی) در کاستن رنج‌های وی نیز موثر و از عواقب بزه دیدگی کاسته می‌شود.

ث: قضا زدایی: از دیگر کارکردهای شوراهای حل اختلاف با توجه به خصیصه حاکم بر این نهاد قضازدایی است «قضا زدایی به اراده قانونگذار، با تبدیل ضمانت اجرای کیفری به ضمانت اجرای های حقوقی یا اداری انجام می‌شود بدین ترتیب، رسیدگی به امور ماهیتاً جزائی، از نظر شکلی در صلاحیت مراجع غیر قضایی قرار می‌گیرد». با توجه به صلاحیت مداخله شوراهای حل اختلاف در امور کیفری برخی پرونده‌ها از فرایند رسیدگی رسمی قضایی خارج و علاوه بر اینکه در چنین مواردی از مداخله قضات در پرونده‌های غیر مهم جلوگیری کرده و باعث شده که وقت قضات صرف رسیدگی به اموری شود که از پیچیدگی قضایی برخوردار باشد همچنین با توجه به رسیدگی مرجع غیر قضایی عملاً در سوابق سجل کیفری محکومان درج نشده و از برچسب زنی به محکومان در شوراهای حل اختلاف نیز جلوگیری می‌کند. طبیعی است که از علل و عواملی که در تکرار جرم موثر و مجرمان را مستعد ارتکاب جرم مجدد در آینده قرار می‌دهد برچسب زنی است فردی که در اجتماع مجرم تلقی می‌گردد ممکن است همه چیز را فرا روی خود خاتمه یافته تلقی و برگشت به اجتماع و پذیرش وی را در اجتماع دشوار بداند لیکن با رسیدگی شوراهای حل اختلاف و بخصوص روحیه صلح و سازش حاکم بر آن موجب امیدواری به آینده و در نتیجه برگشت مسالمت آمیز مجرم به جامعه می‌گردد. نتیجه اینکه از این تغییر نگرش اجتماع نیز منتفع گردیده و در هزینه‌های اجتماعی و از جمله هزینه‌های مقابله با جرائم صرفه جویی خواهد شد.

ج: کیفر زدایی: قانون شوراهای حل اختلاف با ایجاد صلاحیت رسیدگی به بعضی از دعاوی کیفری در رسیدگی به جرائم عملاً منتهی به کیفر زدایی گردیده است مطابق ماده ۹ این قانون در جرائم بازدارنده و اقدامات تامینی و تربیتی و امور خلافی از قبیل تخلفات راهنمایی و رانندگی که مجازات نقدی قانونی آن حداکثر و در مجموع تا سی میلیون ریال و یا سه ماه حبس باشد



صلاحیت رسیدگی و صدور رای با شورای حل اختلاف می باشد و از طرفی دیگر در کلیه جرائم قابل گذشت و جنبه خصوصی جرائم غیر قابل گذشت نیز شورا با تراضی طرفین برای صلح و سازش اقدام می نماید.^۱ نتیجه اعطای صلاحیت رسیدگی (صلاحیت اصلی و صلاحیت با تراضی طرفین) زدودن کیفر از افعالی است که در غیر این صورت در مرجع قضایی رسمی رسیدگی و اتخاذ تصمیم می گردید.

چ: میانجی گری: میانجی گری بزه دیده، بزهکار فرآیندی است که به موجب آن یک میانجی به وساطت بین بزه دیده و بزهکار می پردازد تا بتواند با این گفتگوی مستقیم به حل اختلاف میان این دو پردازد. میانجی بی طرف است، در مقام قضاوت نیست بلکه در مقام حل اختلاف پیش آمده بین بزه دیده و بزهکار است. حضور بزه دیده و بزهکار در این فرایند لازم است و بدون حضور آنان اساساً امکان برگزاری نشست میانجی گری وجود ندارد. میانجی فضایی به وجود می آورد که بزهکار و بزه دیده به نحو برابر بتوانند حرف های خود را بزنند. بزهکار بدون ترس از عواقب مسئولیت و کیفر، مسئولیت کار خویش را بپذیرد و آمادگی خود را جهت جبران آسیب های وارده اعلان نماید و بزه دیده نیز به جای یک نقش منفعل یک نقش فعال و محوری یابد و چهره به چهره و رو در روی بزهکار از بزه و آسب های ناشی از آن نسبت به خود سخن بگوید. میانجی فقط به حرف های طرفین گوش می دهد. این فرایند موجب می شود که بزهکار مسوولیت عمل خویش را داوطلبانه بپذیرد و در جهت جبران آسیب های وارده تلاش نماید. در نتیجه امکان بازگشت دوباره وی در آینده کاهش یابد. اهداف متفاوتی برای میانجی ذکر شده است که این اهداف در ارتباط با بزه دیده، بزهکار، جامعه و نظارت عدالت کیفری متفاوت است. مانند به رسمیت شناختن جایگاه بزه دیده در ترمیم خسارات وارد شده بر او و تقویت حس مسئولیت پذیری بزهکار و مشارکت بزهکار در ترمیم اختلال ناشی از جرم در روابط اجتماعی و ترمیم گسست های اجتماعی ناشی از جرم و مشارکت خلاق نهادهای جامعه مدنی در عدالت کیفری در تراکم زدایی از پرونده های

^۱. حجتی اشرفی، منبع پیشین.



کیفیری و کاهش میزان هزینه های دادرسی و مجازات.^۱ در این راستا آئین نامه اجرایی ماده ۱۸۹ در بند ۱ ماده ۷ یکی از موارد صلاحیت شورای حل اختلاف را مذاکره به منظور ایجاد سازش در جرائم قابل گذشت می دانست و قانون شوراهای حل اختلاف در بندهای ب و ج ماده ۸ کلیه جرائم قابل گذشت و جنبه خصوصی جرائم غیر قابل گذشت را از مواردی دانسته که شورا با تراضی طرفین برای صلح و سازش اقدام می نماید که پیشنهاد این صلاحیت برای شورای حل اختلاف را می توان منطبق و متأثر از مباحث میانجی گری دانست.

نتیجه گیری

امروزه آمار مربوط به زندانیان زنگ خطر اثرات سوء مجازات زندان را به صدا در آورده و مجازات حبس با اهداف اصلاحی و ارعابی خود فاصله گرفته است. با وجود تحمیل هزینه های سنگین ناشی از اجرای مجازات حبس بر بودجه کشور، زندان ها به آموزشگاه های جرم تبدیل شده اند و ارتباط مجرمان اتفاقی در زندان با مجرمان حرفه ای به آسانی امکان پذیر گردیده است. از این روست که این مجازات اثرات خود را به عنوان یک مجازات اصلی از دست داده است و سیستم های مختلف قضایی در صدد کنار گذاشتن آن می باشند و سیاست کیفیری آنها به سوی حبس زدایی و قضازدایی معطوف شده است. در کشور ما نیز این سیاست با تدابیر اتخاذ شده توسط ریاست قوه قضاییه پیرامون حبس زدایی و ابداع شوراهای حل اختلاف در سطح کشور به منظور کاهش ورودی پرونده ها به دادگستری و رفع موانع موجود پیگیری شد. نگاهی به آمار پرونده های مختومه در شوراهای حل اختلاف بیانگر این واقعیت است که این نهاد شبه قضایی در عمل موفقیت های چشمگیری را کسب کرده و به طور مستقیم در جهت کاهش میزان استفاده از مجازات حبس و سیاست حبس زدایی هدفمند حرکت نموده است و برخلاف سیستم های کیفیری دیگر کشورها نه تنها با افزایش تعداد زندانیان رو به رو نبوده؛ بلکه سیر نزولی را نیز پیموده است. در خصوص صلاحیت شورا در حل و فصل دعای و رسیدگی و

^۱ . معاونت آموزش قوه قضایه ، اداره کل برنامه ریزی و تدوین متون آموزشی، نگاهی به شورای حل اختلاف، نشر قضا، ۱۳۸۶.



صدور حکم باید گفت شوراهاى حل اختلاف صرفاً مى توانند حکم به مجازات نقدى دهند و شايد طراح آيين نامه اجرائى با اين وصف خواسته است اختيار حبس و بازداشت را به افراد غير قضايى نپردازد. چنين قصدى مورد تأييد است، اما با كمى مذاقه مشخص مى گردد كه حصول به اين هدف با توجه به مواد ديگر قانون ممكن نمى باشد؛ زيرا:

اولاً - مطابق ماده يك آيين نامه اجرائى موضوع ماده ۶ قانون نحوه اجرائى محكوميتهاى مالى مصوب ۱۳۷۷، چنانچه محكوم عليه پس از لازم الاجرا شدن حكم، جزاى نقدى را نپردازد و اظهار نمايد مالى براى پرداخت آن ندارد و براى مرجع مجرى حكم هم خلاف اين اظهار مسلم نباشد، طبق دستور مرجع صادر كننده حكم در ازاي هر پنجاه هزار ريال يا كسر آن يك روز بازداشت مى شود.

ثانياً - لازمه انجام تحقيقات و رسيدگى در امور كيفرى، صدور قرار تأمين كيفرى است و متهمى كه نتواند پاسخگوى قرار تأمين خود باشد، مطابق قواعد آيين دادرسى كيفرى بازداشت خواهد شد.

به نظر نگارنده، واگذارى اختيار آزادى افراد به اشخاصى كه معلومات و صلاحيت قضايى ندارند، مى تواند ناقض حقوق و آزاديهائى فردى باشد.

نكته ديگر كه كيفيت صلاحيت شوراها را در رسيدگى و صدور حكم در امور كيفرى زير سؤال مى برد، تعارض بين آيين نامه اجرائى ماده ۱۸۹ و قواعد آيين دادرسى كيفرى است. شوراها مى توانند به جزاى نقدى تا پنج ميليون ريال حكم صادر نمايند. مطابق ماده ۱۸ آيين نامه اجرائى، آراى شورا قابل تجديد نظر خواهى در دادگاه عمومى حوزه مربوط است و در صورت تجديد نظر، رأى دادگاه قطعى است. بنا بر اين آراء دادگاههاى عمومى مبنى بر محكوميت به ارتكاب جرمى كه مجازات قانونى آن پرداخت جزاى نقدى بيش از پانصد هزار ريال است، غير قطعى و قابل تجديد نظر در دادگاه تجديد نظر استان تهران است؛ اما مطابق ماده ۱۸ آيين نامه اجرائى، همين دادگاهها مى توانند رأى قطعى در جرايمى صادر نمايند كه مجازات قانونى آن جزاى نقدى تا پنج ميليون ريال باشد.



منابع و مأخذ

- ۱- آخوندی، محمود، ۱۳۶۸، آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، تهران، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- ۲- ادریسیان، محمدرضا، ۱۳۸۴، دستور موقت، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ سوم.
- ۳- اعتمادی، فرهاد، ۱۳۸۴، دادگاه داوری دعاوی ایران و آمریکا، چاپ اول، تهران، کتابخانه‌ی گنج دانش.
- ۴- انصاری، مسعود، طاهری، محمدعلی، ۱۳۸۴، دانشنامه حقوق خصوصی، جلد دوم، تهران، انتشارات محراب فکر، چاپ اول.
- ۵- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۸۸، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد سوم، تهران، کتابخانه‌ی گنج دانش، چاپ چهارم.
- ۶-، ۱۳۸۱، ترمینولوژی حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش، چاپ دوازدهم.
- ۷- حجتی اشرفی، غلامرضا، ۱۳۸۴، قلمرو شورای حل اختلاف در امور حقوقی و کیفری، تهران، انتشارات گنج دانش.
- ۸- حکمت، ناصر، ۱۳۸۰، المعجم البسیط، مشهد، انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، چاپ دوم.
- ۹- خالقیان، جواد، ۱۳۸۷، نقدی بر قانون شورای حل اختلاف، ماهنامه دادگستر، شماره ۳۱.
- ۱۰- دژخواه، لایلا، ۱۳۸۲، بررسی نقش شورای حل اختلاف در امور کیفری، دوفصلنامه فقه و حقوق خانواده، شماره ۳۰.
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۲۵، لغت‌نامه، جلد سی و یکم، تهران، انتشارات مجلس، چاپ اول.



- ۱۲-.....، ۱۳۴۰، لغت‌نامه، زیر نظر دکتر معین، جلد بیست و دوم، تهران، دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- ۱۳-راغب اصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد، بی تا، المفردات فی القرآن، تهران، انتشارات مکتب‌المرتضویه.
- ۱۴-رایجیان اصلی، مهرداد، ۱۳۸۱، «تعیین استراتژی عقب نشینی یا تجدید دامنه مداخله حقوق جزا و جایگاه آن در ایران»، مجله قضایی و حقوقی دادگستری، شماره ۴۱، نشر روزنامه رسمی.
- ۱۵-رهگشاه، امیرحسین، ۱۳۸۲، نگاهی به شوراهای حل اختلاف، تهران، انتشارات گیتی.
- ۱۶-سجادی، سید جعفر، ۱۳۸۵، فرهنگ و معارف اسلامی، جلد سوم، تهران، انتشارات شرکت مولفان و مترجمان ایران، چاپ دوم.
- ۱۷-شاه حیدری پور، ۱۳۹۱، آیین دادرسی مدنی «صلاحیت دادگاه»، تهران، انتشارات آداک.
- ۱۸-شهید ثانی، ۱۳۰۹، مسالک‌الافهام، جلد دوم، تهران، انتشارات مکتبه‌الاسلامیه.
- ۱۹-صانعی، پرویز، ۱۳۷۱، حقوق جزای عمومی، جلد اول، تهران، نشر گنج دانش، چاپ چهارم.
- ۲۰-طباطبایی مؤتمنی، منوچهر، ۱۳۸۱، حقوق اداری، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چاپ هشتم.
- ۲۱-عمید، حسن، ۱۳۷۴، فرهنگ فارسی عمید، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم.
- ۲۲-عمید زنجانی، عباسعلی، ۱۳۶۸، فقه سیاسی، جلد اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۲۳-قرب، محمد، ۱۳۶۷، واژه‌نامه نوین، تهران، انتشارات بنیاد، چاپ چهارم.



۲۴- کریمی، حسین، ۱۳۷۸، فرهنگ دادرسی، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول.

۲۵- متین دفتری، احمد، ۱۳۷۸، آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد اول، تهران، انتشارات مجد، چاپ اول.

۲۶- معین، محمد، ۱۳۶۳، فرهنگ فارسی، جلد دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم.

۲۷- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، ۱۳۷۷، تقریرات درس تاریخ تحولات حقوق کیفری، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

۲۸- هاشمی، سید محمد، ۱۳۷۱، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران حاکمیت نهادهای سیاسی، جلد دوم، مجتمع آموزش عالی قم، چاپ دوم.

۲۹-، ۱۳۷۷، «جامعه مدنی و نظام سیاسی»، تهران، مجله تحقیقات حقوقی دانشکده دانشگاه شهید بهشتی تهران، شماره ۲۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی